

یادداشت

کربلای ۴؛

حماسه‌ای که باید باز خوانی کرد

غلامرضای اسدی - پیروزی، هزار پدر و مادر دارد اما برای قهرمان پیروز نشده، یک دایه هم پیدا نمی شود. این رسم روزگار است انگار. دیده ایم وقتی قهرمانان از آوردگاه‌ها، با مدال بازی می گردند، مسئولان هم برای استقبال از آن‌ها صف می کشند، جلسه می گذارند و هدیه می دهند و عکس می گیرند اما آیا کسی به سراغ نام‌آوری که بی مدال باز می گردند، می رود؟ نمی دانم! این اگر چه برای ورزش و ورزشکاران به یک سنت تبدیل شده است اما متأسفانه این قصه را برای دفاع مقدس هم برخی ها همین نگاه تعریف و تحلیلی می کنند. عملیاتی که در مقیاس نظامی و بیرونی پیروز است کلی صاحب دار داماً عملیاتی که پیروزی ظاهری ندارد، حتی شهیدایش هم به غربت می روند! نمی خواستم چنین شروع کنم اما قلم دارد در دمندانۀ مرا هم به دنبال خود می برد تا بابتگ بر دارد که همه چیز را در ترازوی این جهان نباید گذاشت. البته معتقدم باید همه عملیات پیروز و غیر پیروز را خط به خط برای درس گرفتن خواند و در دانشگاه‌های نظامی تدریس کرد اما در تحلیل عمومی جنگ، استفاده از واژه منفی «شکست» را نادرست می دانم که دفاع مقدس بر باور معرفی مایک سسکه بود که هر دور ویش پیروزی بود. مایه «احدی الحسینین» باور داشتیم و این در وصیت نامه شهیدایمان هم به وفور نقش می بست. ما به تکلیف می اندیشیدیم و عمل می کردیم و حالا یا نتیجه اش می شود فتح خرمشهر و فاو و کربلای ۵ یا می شود قطعه قطعه شدن روی میدان‌های مین رمضان و بادست‌های بسته زنده به گور شدن غواص هادر کربلای ۴. برای ما هیچ فرقی نمی کرد اگر قرار است کتاب دفاع مقدس را معرفت آموز آنه بخوانیم، امروز هم نباید فرقی بکند. در نگاه ما کربلای ۴ هم پیروز بود چون ما را در مدار ولایت و شهادت به سعادت الهی رساند. اتفاقاً یکی از میراث‌های همین عملیات بود که ۲ سال قبل، یک حماسه رفقه ز دو باباز کشت غواصان دست بسته، این قهرمانان واقعی که پس از عمری مطلوبیت، بلند آوازه شدند کلی حرف تازه به میان آور دو پیام‌های بیداری بخش تولید کرد. من عملیات معلوم کربلای ۴ را ذخیره خدا برای امروز می دانم و نمی توانم بپذیرم کسانی با متر و معیار‌های بر دو باخت به آن نگاه کنند. البته من نه قدرتی دارم و نه توانی، اما غیرتی در جان قلمم می جوشد که می گوید کربلای ۴ را شکست خورده نیندازید که لویای پیروزی آن تا همیشه بر دوش غواصان شهید، افراشته خواهد بود و چشم‌ها را به حقیقت باز خواهد کرد تا بدانیم متر و معیار ما با همه جهان فرق می کند. چنانکه نگاه ما به جبهه و شهادت با همه دنیا متفاوت بود. این نگاه را اگر بفهمیم در خواهیم یافت که باید این عملیات را در شمار پر نتیجه ترین و پر پیغام ترین حماسه ها بنویسیم. اگر احدی الحسینین و همان حرف‌ها که در دفاع مقدس می زدیم را باور داشته باشیم، کربلای ۴ را عزیز خواهیم داشت و شهیدایش را و رزمندگان را از غربت به جلوت خواهیم آورد....



دانشجوی رشته پزشکی دانشگاه تهر آن و معاون دسته ما بود و داشت بچه‌ها را هدایت می کرد تا صبح به گوش می رسید، به هیچ عنوان هم جایش را به کسی نمی داد و خودش در عرصه نبرد باقی مانده بود. جواد تنها برادر حسین هم داخل سنگر اصرار می کرد که بیرون برود و برادرش کمک کند که با ممانعت دوستان روبه‌رو شد، اما شجاعت و جسارت حسین بی نظیر بود و تلاش ستودنی. لحظه به لحظه بر تعداد مجروحان افزوده می شد و مجبور بودیم برای آور دشنام جا باز کنیم. به اجبار به صورت چمباتمه و سپس ایستاده، شب را تا نزدیک صبح رساندیم. شدت خستگی باعث شده بود زیر آن آتش سنگین که قطع هم نمی شد، ایستاده خوابمان ببرد....

● دستور عقب نشینی رسید

از فرماندهی خبر رسید که نیروها را به عقب منتقل کنند. با صدای حسین دلخواه بیدار شدیم و خواب آلود دنبالش راه افتادیم. حسین جلو حرکت می کرد و من و جواد هم دست همدیگر را گرفته بودیم و دنبالش می رفتیم. بقیه دوستان هم دنبال ما، تا این که به جاده آسفالت‌ر، رسیدیم و در امتداد جاده حرکت کردیم. لحظاتی بعد در اوج ناباوری خودمان را روبه روی اورژانس دیدیم. می دانستیم که این جاده مستقیم به اروند می خورد و دشمن از ام‌ال‌صاص بر آن مشرف است. امکان نداشت حرکت در امتداد جاده را ادامه دهیم و به این خاطر همگی به داخل اورژانس رفتیم.

آن جای بود از مجروحان و برای ما جان‌بود. به همین دلیل مجبور به ترک آنجا شدیم. دشمن متوجه تحرکات روی جاده شده و آتش سنگینی روی جاده گرفته بود. از اورژانس بیرون آمدیم و دو نفر دو نفر، از عرض جاده سینه خیز یا چهار دست و پا زیر آتش عبور کردیم تا خود را به پاساژی که آن طرف جاده بود، برسانیم و آن جا پناه بگیریم. در ورودی پاساژ بچه‌ها منتظر مان بودند. یادم نیست که دم در پاساژ کدام یک از دوستان ایستاده بود و من را صدا زد. دستم را گرفت و برادر پاساژ و یک کیسه خواب را باز کرد که داخل آن بroom و گرم شوم. دو عدد کیک کوچک هم گذاشت و گفت کمی استراحت کن. از فرط خستگی نمی دانم کی خوابم برد....

هواروشن شده بود که دیدم سبرو کله دوستم پیدا شد و زیپ کیسه را باز کرد. آمدم بیرون، تیمم کردم و نماز صبح را قبل از قضا شدن، خواندم. باز دیدم صدا می زند سریع بیا که بچه‌ها دارند می روند سمت خرمشهر. نوبتای حامل بچه‌های گردان در حال حرکت بود و اندازه یک نفر در قسمت عقب جا داشت که من پریدم عقب نوبتای در حال حرکت و با بچه‌ها راهی شدم. مه غلیظی همه فضای منطقه را پوشانده بود. هواروشن شده بود و هواپیماهای دشمن هم بالای سرمان در حال چرخیدن بودند اما شکر خدا به خاطر مه غلیظ ما را نمی دیدند.

به موقعیت شهید شاکری که رسیدیم بچه‌هایی که کوله‌هایشان را برداشته بودند، آنجا لباس‌هایشان را عوض کردند. من هم از چادر تدارکات یک دست یادگیر امانت گرفتم و با چند تن از دوستان رفتم لب اسکله. با علی فلاحی و جواد دلخواه و شهید تقوایی رفتم وسط نیزا‌ها و لباس‌های غواصی را عوض کردیم و کنار آب شستیم. بعد از برگشتن به موقعیت شهید شاکری کم‌کم سبرو کله دوستان و رفیقان پیدا شد. همه از همدیگر احوال دوستانی را می پرسیدند که داخل آب رفته بودند. آنجا بود که فهمیدیم اولین گروهی که از گروهان یک حمید دلبریان و اار داب شده بود گروه ولی ا... آخروی محبی از همشهری‌های خوب اهل فردوس ما بوده که در ابتدای راه توسط چهار لول‌های دشمن هدف قرار گرفت و به شهادت رسید. شهید هاشم بخشایش هم تخریبچی همان گروه بود که در طول مسیر به شهادت رسید و پیکرش بعد از ۱۱ ماه پیدا شد و در گلزار شهدای فردوس در جوار مزار همسایه‌های قدیمی‌شان شهیدان حسین و علی محمدزاده آرامید. حسین دلخواه هم در عملیات کربلای ۸ سه‌ماه بعد به شهادت رسید و پیکر مطهرش بعد از سال‌ها به وطن بازگشت....

راوی: حمید رضا خراسانی

روایتی از جانفشانی رزمندگان لشکر ۱۲ امام رضا(ع) در عملیات کربلای ۴؛ تقدیم به روح پر فتوح غواصان شهید

شب‌بازها روند

غروب سه‌شنبه ۳/ ۱۰/ ۶۵ را نظاره‌گر بودیم و وقت اذان و اقامه نماز شد. دل نودل دلبر مردان اروند خروشان نبود و همه منتظر دستور حرکت بودند. آخرین نماز عشق هم اقامه شد و سرها به سجده‌های طولانی فرو آمد. ذکر توسلی و وداع عشاق، بهترین ساعات شب را رقم می زد. اشک‌های جاری بر چهره‌های گلگون و طلب حلایت و وعده‌های شفاعت در پیشگاه الهی و سید الشهدا(ع)، همه را از خود بیخود کرده بود. لباس‌های رزم خاکی جای خود را به لباس‌های رزم‌مشکی آبی داده، سرها در پیشگاه قرآن خم شد. راه کانال‌های پر پیچ و خم را پیش گرفتیم و خود را به دریای بی کران الطاف الهی سپردیم. در طول مسیر، سکوت محضی همه جا را فرا گرفته بود و ذکر دعا و قرآن دلبر مردان فضا را عطر آگین کرده بود. نمی دانم این فاصله دو یا سه کیلومتری چگونه طی شد که یکباره باران گلوله و خمپاره و موشک از زمین و آسمان شروع به باریدن کرد. پشت خاک‌ریز اصلی و نزدیک دهانه‌رهایی بودیم. دهانه‌ای که آن شب قرار بود ۸ گردان غواص از آنجا وارد عمل شوند و دمار از روزگار دشمن در آورند. باران روز و شب گذشته خاک‌های چرب داخل کانال را تبدیل به دوغاب و پرآب کرده بود. به گونه‌ای که برای جان‌پناه فقط تا گردن می شد داخل آب نشست و از بالای یقه لباس‌های غواصی دوغاب گل ولای داخل لباس‌ها می شد. لحظه به لحظه بر آتش دشمن افزوده می شد و تلفات ما هم داخل کانال و بیرون از آن بیشتر و بیشتر....

● دشمن با چهار لول راه را بسته بود

بچه‌های گردان یاسین که قرار بود به نوک جزیره ماهی بزنند، قبل از ما وارد آب شده بودند و از گروهان یک گردان خودمان (نوح) هم به فرماندهی برادر حمید دلبریان برخی داخل آب بودند و برخی هم آماده رفتن. دشمن محل ورودی غواص‌ها را پیدا کرده بود و ۴ دستگاه چهار لول را از جزایر بواورین و ام‌ال‌صاص روی همان دهانه‌رهایی قفل کرده بود. راه را روی ما بسته بود و اجازه ورود نمی داد. با این حال آن‌هایی که داخل آب بودند بی پناه و در تیررس رگبار دشمن با

اعتماد به نفس، قره‌بالی ا... به سوی هدف در حرکت بودند.

آسمان شب اروند با منورهای دشمن مثل روز روشن شده بود و اروند را همچون آینه درخشان کرده بود. سربازان بی ادعای خمینی کبیر که یکی پس از دیگری به شهادت می رسیدند، با جریان خروشان اروند از دیده‌ها محو می شدند و به دیدار معشوق نائل می آمدند. عده‌ای هم که به مقصد رسیده بودند یا هنوز با دشمن درگیر نبودند یا شهید و اسیر شده بودند. خدا یا در این چند ساعت بر این عزیزان بی پناه و بی یاور چه گذشت، فقط خودت می دانی و بیس.

دستور از فرماندهی رسید که نیروها در همان سنگر پناه بگیرند تا بلکه مسیر باز شود و بتوانیم وارد آب شویم. هر که هر جا توانست خودش را از اصابت ترکش‌ها مخفی کرد. فرمانده گروهان ما شهید قوام بود، گروهان سه از گردان نوح بچه‌ها را هدایت کرد داخل سنگر‌ها. سنگر پیش روی ما بزرگ‌تر از سنگر‌های اطراف بود. من آخرین نفری بودم که در ورودی سنگر جای گرفتم. کم‌کم بقیه هم جمع شدند داخل سنگر. در این بین هر که را بیرون سنگر مجروح می شد می آوردند داخل سنگر و افرادی که جراحت کمتری داشتند می رفتند بیرون.... در خارج از سنگر صدای داد و فریاد‌های شهید حسین دلخواه که آن روز‌ها

یادی از برخی شهدای خراسانی عملیات کربلای ۴



شهید حاج مهدی فرودی



رزمنده خراسانی، محسن میرزایی: ۳۰ سال قبل در چهارم دی ماه، با دستهای بسته و مجروحیت شدید در قرارگاه نزدیک بصره، چندبار می خواستند تیر خلاصی به من بزنند که خدا نخواست و نشد



رزمنده خراسانی، امیرحسین میرزایی: ۳۰ سال قبل در چهارم دی ماه، با دستهای بسته و مجروحیت شدید در قرارگاه نزدیک بصره، چندبار می خواستند تیر خلاصی به من بزنند که خدا نخواست و نشد



شهید ناصر آزادفر



شهید حاج حمید رضا غفوری



شهید عباس هلالی



شهید کریم عیدی



شهید مصطفی کاظمی



شهید علی شبیانی



شهید علی محمدزاده



شهید مسعود شاد کام



چند روز قبل از عملیات کربلای ۴ حیات تسلیحات گردان یاسین - ایستاده از چپ شهید تقی پسند و من و نشست از راست شهید مصطفی کاظمی



شهید محمد رضا کرابی



شهید محمد رضا نجیب

این عکس دو شب قبل از عملیات کربلای ۴ در مسجد امام رضای یاسین نزدیک اسکله شهید شاکری خرمشهر از تخریبچیان و غواصان لشکر ۲۱ امام رضا(ع) گرفته شده است. کسانیکه نقطه قرمز دارند، شهید و مفقودند